

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلُوعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در احتمال پنجم بود که مراد از موصول جامع بین حکم و غیر حکم باشد. گفتیم که
در صحت این احتمال دو نحو مناقشه شده؛ یکی مناقشه اثباتی و یکی مناقشه ثبوتی.

اما مناقشه اثباتی به این معنا که این قالب، این سیاق این معنا را افاده نمی‌تواند بکند و
نمی‌کند و برای این منظور سه قرینه اقامه شد، قرینه آخر این بود که این معنا مستلزم
استعمال لفظ در اکثر از معنا است با اراده جامع از موصول نمی‌شود این معنا اراده
بشود الا این که موصول در دو معنا؛ یعنی هم حکم مستقلاً و هم غیر حکم مستقلاً
استعمال بشود مثل استعمال لفظ در موارد دیگر در دو معنا.

و استعمال در اکثر از معنا اگرچه مستحیل نیست اما خلاف ظاهر است، قرینه جلیه
می‌خواهد و این جا چنین قرینه‌ای وجود ندارد. پس از این جهت این کلام ظهور در این معنا
که هر دو مراد باشند پیدا نمی‌کند.

اما وجه استلزام که چرا اگر هر دو مقصود باشد؛ هم حکم، هم غیر حکم این حتماً باید به
نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد این در آن مناقشه ثبوتی ان شاء الله بیانش
خواهد آمد. وجه استلزام در آن جا روشن خواهد شد.

خب این مطلب اگر این استلزامش درست باشد این کبرایش محل کلام نیست که حداقل
این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا اگر نگوییم استحاله دارد کما ذهب الیه المحقق
الخراسانی اما خلاف ظاهر هست و احتیاج به قرینه دارد.

خب این پس علی ضوء این وجوهی که گفته شد که در اثبات مانع است از ظهور آیه
شریفه در این معنا، بنابراین می‌توانیم بگوییم این معنا مراد نیست حالا ولو آن اشکال
ثبوتی وارد نباشد. اثباتاً وقتی مساعد نیست مقام اثبات با این معنا ولو ثبوتاً مانعی نداشته
خب لایسار الی این معنا. و وقتی لایسار الی این معنا پس استدلال به آیه شریفه براساس
این معنا هم تمام نخواهد بود. استدلال یا براساس معنای اول بود و احتمال اول بود که

اشکال شد. یا براساس این احتمال هست که این هم اشکال شد. بنابراین نتیجه این می‌شود که استدلال به آیه شریفه محال است.

سؤال: استعمال لفظ در اکثر از معنا...

جواب: سیظهر. گفتیم وجه استلزام را که بیان نکردیم که شما اشکال... اشکال به امر تقدیری می‌فرمایید. الان ان شاء الله بیان خواهیم کرد.

پس این اشکال اثباتی بود و اما اشکال ثبوتی. این اشکالات ثبوتی گفتیم اگرچه نیاز به آن نداریم برای بحث اصولی‌مان اما چون دارای مطالب دقیقی است و از آن طرف در حقیقت یک تفسیری است، بحث تفسیری است برای آیه مبارکه و شامل بر ... که خب جاهای دیگر هم می‌شود از آن استفاده کرد از این جهت لایس که به نحو ایجاز به این معنا هم پردازیم.

کسانی که قائل شدند به این که مانع ثبوتی در این جا وجود دارد و ممکن نیست این اراده به وجوه اربعه یا خمس تمسک کردند.

وجه اول وجهی است که شیخ اعظم قدس سره فرموده و تبعه الامام قدس سره و فرمایش ایشان این است که این اراده هر دو معنا، هم حکم، هم غیر حکم مستلزم استعمال موصول است در اکثر از معنا. یعنی «ما»ی موصوله «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاه» این «ما» باید هم در حکم استعمال بشود علی سبیل الاستقلال، هم در فعل استعمال بشود علی سبیل الاستقلال و هم در مال علی سبیل الاستقلال، یا نه جامع بین فعل و مال یک طرف و حکم هم یک طرف. بالاخره باید این جوری باشد. نمی‌توانیم در این صورت بگوییم این «ما» در آن معنای عام شیء استعمال می‌کنیم این هم مصادیقش باشد. این نمی‌شود. فلذا حتماً باید اگر هر دو را می‌خواهیم اراده کنیم بگوییم هر دو مقصود جدی خدای متعال هست باید خدای متعال این لفظ را هم در آن استعمال کرده باشد علی سبیل الاستقلال، هم در این استعمال فرموده باشد علی سبیل الاستقلال و این استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود و استعمال لفظ در اکثر از معنا هم مستحیل است. چرا؟ حالا به وجهی که در محل خودش قائلین به استحاله گفتند که یکی از وجوهش همان است که آقای آخوند فرموده که استعمال یعنی افناء اللفظ فی المعنی. و یک شیء نمی‌تواند در دو امر متباین چی باشد؟ فانی باشد. چون وقتی فانی در این شد متحد با این است و کیف ممکن آن متحد مع شیءای که مغایر با این باشد.

سؤال: ... کبرویاً استعمال لفظ در اکثر از معنا...

جواب: حالا این جا فعلاً این جوری است دیگه. فعلاً این جا این اشکال را نکردند. حالا این جا فعلاً امام هم تبع مرحوم شیخ را.

سؤال: هم زمان فانی در معنا می‌شوند؟

جواب: بله دیگه. یک لفظ که بیشتر نیست یک دفعه هم که استعمال بیشتر نشده. خدا که دو باره تکرار نفرموده که.

سؤال: ... با توجه به قرائن خارجی...

جواب: نمی‌شود. این لفظ مگر یکی نیست؟ یک بار هم که بیشتر تلفظ نشده خب همان یک بار که تلفظ شده فانی شد در این معنا.

سؤال: در معنای جامع....

جواب: جامع که می‌گوییم، نه، حالا فعلاً داریم می‌گوییم استعمال در اکثر از معنا نمی‌شود.

حالا تقریب این استدلال محتاج به چند مقدمه است؛

مقدمه اولی این است که اگر مقصود از «ما»ی موصوله تکلیف باشد، حکم باشد این می‌شود مفعول مطلق برای فعل «یکلف» چرا مفعول مطلق است؟ چون طوری از اطوار تکلیف را دارد بیان می‌کند و آن دارد تفسیر می‌کند که آن تکلیف به این شکل است و مفعول مطلق عبارت است از آن مفعولی که لایقع علیه الفعل بلکه در حقیقت مفسر آن فعل است، نوعش را بیان می‌کند، خصوصیتش را بیان می‌کند و از اطوار و احوال آن فعل شمرده می‌شود. ضربته ضرباً شدیداً. این ضرباً شدیداً چگونگی خود آن ضرب که آن فعل است که صادر شده از فاعل، چگونگی آن را دارد بیان می‌کند، ویژگی‌ها و خصوصیت آن را دارد تبیین می‌کند که آن ضرب صادر شده یک ضرب شدید است.

اما اگر مراد از «ما» چی باشد؟ مال باشد، فعل باشد، یا جامع بینهما باشد این می‌شود مفعول به، یعنی می‌شود یک امری که فارغ از آن فعل وجود دارد حالا این فعل یقع علیه. ضربت زیداً، این زید فارغ از ضرب خودش یک موجودی است، وجود دارد. حالا این ضرب یقع علیه. اما به خلاف ضربته ضرباً شدیداً. آن ضرب شدید فارغ از ضرب وجود ندارد چون از اطوار آن است، از احوال آن است، قائم به همان است، لولا آن وجود ندارد. پس بنابراین مفعول به یک امری است که لولا آن فعل وجود دارد. آن فعل بعد از وجود یقع علیه و مرتبط به. اما مفعول مطلق نه، از اطوار خود آن فعل است مع الغض از آن، آن هم وجود ندارد. بنابراین این‌ها دو نحو لحاظ می‌شوند و دو نحو وجود پیدا می‌کنند؛ مفعول مطلق و مفعول به و نمی‌شود یک چیز هم مفعول مطلق باشد نسبت به یک فعل، هم همان چیز نسبت به همان فعل مفعول به باشد. پس مقدمه اولی این است که اگر آن باشد مفعول مطلق است، اگر آن باشد مفعول به است.

مقدمه ثانیه این است که اجتماع مفعول به و مفعول مطلق در امر واحد ممکن نیست با توجه به این جهت چون معنایش این است که هم مع الغض عن الفعل موجود باشد، هم نباشد. هم وجود مستقل داشته باشد، هم نداشته باشد.

سؤال: ...

جواب: اشکالی ندارد، آن به تغایر این طور می‌شود.

سؤال: ...

جواب: حالا اجازه بدهید استدلال تمام بشود بعد شما به مقدماتش اشکال کنید. آن وسط استدلال هنوز مستدل فارغ از بیان نشده که چرا داری این حرف را می‌زنی، مرحوم شیخ، مرحوم آقای آخوند چرا دارد این حرف را می‌زند.

خب پس مقدمه ثانیه هم این است که اجتماع مفعول مطلق و مفعول به ممکن نیست.

مقدمه سوم این است که اگر ما این «ما» را در جامع بخواهیم استعمال کنیم جامع دارد، شیء است. اما اگر بخواهیم در این جا در جامع استعمال بکنیم خب امر واحد می‌شود. امر واحد که شد یا باید مفعول مطلق باشد، یا مفعول به باشد. و گفتیم چرا؟ به خاطر مقدمه ثانیه که گفتیم نمی‌شود هم مفعول به باشد، هم مفعول مطلق باشد. چرا باید یا مفعول به باشد یا مفعول مطلق باشد؟ چون این جامع بما اُنه مندک و فان در حکم باید مفعول مطلق باشد. بما اُنه فان و مندک فی غیر الحکم که فعل باشد یا مال باشد یا جامع بین این دو تا باشد باید مفعول به باشد. این جامع اگر یُری مندکاً و فانیاً در آن مصداق باید مفعول مطلق باشد. اگر یُری فانیاً و مندکاً در این مصداق باید مفعول به باشد. و چون یک مفهوم بیشتر نیست نمی‌شود مندک در دو چیز دیده بشود. دو چیز ... پس بنابراین اگر مندک در آن می‌شود مفعول مطلق، مندک در این هم می‌شود مفعول به، اجتماع این دو تا هم که نشاید، پس وجود جامع این جا کارساز نیست. باید اگر می‌خواهیم هر دو را اراده کنیم به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا این «ما» را بگویم و اراده کنیم از آن حکم مستقلاً. و اراده کنیم از آن فعل و مال و یا جامع بینهما را مستقلاً کأنّ تکرار شده. کأنّ این واژه تکرار شده و هر دفعه یک چیز اراده شده. تا این که به لحاظ آن بشود مفعول به و به لحاظ آن یکی دیگه مفعول مطلق. این است وجه استلزام این که شیخ فرموده است اگر هر دو بخواهد مراد باشد این مستلزم استعمال موصول در دو معنا است. چرا؟ چون اگر در دو معنا استعمال نشود، بخواهد در جامع استعمال بشود این جامع باید هم مفعول مطلق باشد، هم مفعول به باشد و این نمی‌شود. در حالی که یک چیز بیشتر نیست، جامع یک امر بیشتر نیست. پس بنابراین فراراً از محذور باید به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا بشود.

خب حالا اگر کسی گفت استعمال لفظ در اکثر از معنا مشکلی ندارد این می‌شود همان اشکال اثباتی فقط خلاف ظاهر است. اگر کسی گفت که استعمال لفظ در اکثر از معنا مستحیل است مثل آقای آخوند، می‌شود اشکال ثبوتی. فلذا در اشکال ثبوتی ذکر شده است. این بیان اول برای اشکال ثبوتاً.

خب حالا این بیان تمام است یا تمام نیست ما حالا این جا می‌خواهیم فهرست بیانات را ذکر کنم چون این‌ها ممکن است یک جواب عام داشته باشد، یک جواب‌های اختصاصی داشته باشد حالا فعلاً شاکله استدلال‌های کسانی که قائل به امتناع ثبوتی هستند بیان بکنیم تا بعد ببینیم. این استدلال اول است.

استدلال دوم و بیان دوم این است که می‌گوید اراده هر دو معنا از موصول مستلزم این است که هیأت ربط بین این فعل و آن مفعول در دو معنا استعمال شده باشد. بین فعل و فاعل، بین فعل و مفعول یک هیأتی است وقتی می‌گوییم «ضربت زیداً» این جا این ضرب، این ماده ضرب با فاعل یک هیأتی دارد، با مفعولش که زیداً باشد یک هیأت دیگری دارد که در اصول هم دیدید بحث شده که آیا علاوه بر این که مفردات وضع شدند برای معنای‌شان هیأت هم بالوضع الثانوی وضع جدیدی دارند یا آن‌ها دیگه احتیاج به وضع ندارند. علی ای حال همه قبول دارند که ما وراء مفردات یک هیأت داریم. و پاره‌ای از مضامینی که از یک جمله می‌فهمیم آن مفاد هیأت است نه ماده. این که می‌فهمیم زید فاعل است این از کجا می‌فهمیم، این به خاطر آن هیأت است و الا ماده ضرب که دلالت بر زدن می‌کند، بر خود مصدر می‌کند اما این که این مصدر صدّر از این فاعل این اسنادی است که این هیأت آن را افاده می‌کند یا این که این فعل وقتی صادر از این فاعل شد وقع علی آن مفعول این اسناد وقوعی این فعل بر آن مفعول هم هیأت دلالت بر آن می‌کند و

هكذا.

این بیان دوم این را می‌گوید؛ می‌گوید من نمی‌گویم «ما»ی موصوله را لازم است در دو معنا استعمال بکنید. نه، «ما»ی موصول که این ممکن است به همین بیان جواب آن حرف قبلی هم بشود. یعنی می‌گوید آن جور نمی‌توانید، آن حرف قبلی اشکال دارد. نه لازم نیست «ما» را در دو معنا استعمال بکنید. «ما» را در جامع استعمال بکن اما این نسبتی که به این داده می‌شود در دو... یک نسبت داشته باشد به لحاظ آن مصداقش، یک نسبت داشته باشد به لحاظ این مصداقش. جامع در جامع استعمال می‌کنیم، استعمال در اکثر از معنا نمی‌کنیم. اما این جامع چیه؟ دو فرد دارد؛ یک فرد دارد که به لحاظ او باید نسبت مفعول مطلق باشد. یک فردی دارد که نسبت به آن باید نسبت نسبت مفعول بهی باشد. پس لازم نیست «ما» در دو تا معنا مستقلاً. آن هم یک راهی است ولی لزومی ندارد. نه، ما «ما» را در جامع استعمال می‌کنیم و آن را فانی در دو مصداق می‌گیریم، مرآة برای دو مصداق می‌گیریم اما این جا می‌گوییم این نسبت یک نسبت باید داشته باشیم با این، که نسبت مفعول مطلق است، یک نسبت داشته باشد با این که نسبت مفعول بهی است. پس این نسبت که نسبت به واحده است باید در دو معنا استعمال شده باشد، در دو ربط ویژه؛ یک ربط مفعول مطلق، یک ربط مفعول بهی استعمال شده باشد.

سؤال: ...

جواب: نخیر. آقا شما اجتهاد در مقابل نص می‌کنید. آن جا شیخ فرمود خود موصول باید در دو تا استعمال بشود.

سؤال: دو تای این جا دو تای نقشی است نه...

جواب: می‌دانم اما از این‌ها را مقدمه می‌گرفت که پس باید چی بشود؟ باید موصول در دو معنا استعمال بشود. صرح شیخ قدس سره در رسائل به این که باید «ما»ی موصوله در دو چیز استعمال بشود. و اوضحه الآخوند فی تعلیقه علی الرسائل که چه جور این لازم می‌آید.

سؤال: آن وقت این بیان مقدمه بیان قبلی است.

جواب: کدام بیان؟

سؤال: همین بیان اخیر.

جواب: نه این مقدمه بیان آن نیست. این رافع آن است. می‌گوید آن درست نیست. آن بیان شیخ درست است، استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم نمی‌آید. یعنی استعمال «ما»ی موصول. استعمال چرا. استعمال در اکثر از معنا لازم می‌آید اما نه «ما»ی موصوله بلکه یک چیز دیگر و آن این است که آن دال بر نسبت هست این باید این هیأت که هیأت واحده هست چون هیأت این جا نسبت فعل با «ما» یک هیأت واحده است. دو تا که نیست، یک هیأت ما این جا بیشتر نداریم. این هیأت هم باید در ربط مفعول مطلق استعمال شده باشد، هم این هیأت در ربط مفعول بهی استعمال شده باشد. پس استدلال دوم همان مقدمات قبل را دارد، که به آقا مفعول مطلق در آن صورت مفعول مطلق می‌شود، در آن صورت مفعول به می‌شود.

دو؛ اجتماع مفعول به و مفعول مطلق هم ممکن نیست.

سه؛ حالا که این ممکن نشد پس لازمه‌اش چیه؟ آن می‌گفت لازمه‌اش این است که «ما»ی موصوله را در دو تا استعمال کنیم. این می‌گوید نه لازمه‌اش این نیست. لازمه‌اش این است که هیأت را در دو معنا استعمال کنیم. و بهذا يظهر که آن تقریب شیخ محل کلام و محل اشکال است. این تقریب ثانی از محقق شهید صدر قدس سره هست. که این جور تقریب کرده ایشان.

سؤال: ... به ضمیمه این که از دو نسبت هم نمی‌شود یک جامع ...

جواب: بله این حالا اشکالی است که بعداً آقا ضیاء فرموده که آقا این جا دیگه افکار به فعالیت افتاده. آقا ضیاء فرموده یک راهی ما داریم برای این که درستش کنیم. حالا این‌ها بعداً ان شاء الله.

سؤال: این اشکال به این اشاره ندارد که یک نسبت نمی‌تواند با دو تا... با یک طرف نسبت واحد شکل بگیرد.

جواب: بله؟

سؤال: قانونی که می‌گویند نسبت متعدد با طرف نسبت واحد نمی‌تواند شکل بگیرد. شما طرفین نسبت‌تان ثابت است ولی...

جواب: ما به این احتیاج نداریم این جا. چرا؟ چون اصلاً گفتیم تغایر دارند نسبت‌ها. حالا طرف نسبت نمی‌تواند بیش از یکی باشد به این جهت کار نداریم. این که این دو نسبت دو نسبت مختلف است، این هیأت یا باید در آن نسبت استعمال شده باشد یا در این نسبت استعمال شده باشد.

بیان سوم:

بیان سوم برای امتناع، بیان آقای آقا ضیاء قدس سره هست. ایشان اصلاً به استعمال در اکثر از معنا نیامده. نه در طرف «ما»ی موصوله و نه در طرف هیأت. منتها می‌فرماید اگر اراده هر دو بشود یک مشکله لحاظی برای گوینده لازم می‌آید. باید در ذهن گویند اجتماع لحاظین متهافتین بشود. از این جهت نمی‌شود چنین کلامی از یک گوینده‌ای صادر بشود. مشکل در دستگاه فکری و عقلی گوینده است. حالا این جا البته در مورد خدای متعال که این حرف‌ها نیست در نفوس علوی و نبوی به همان... چطور؟ برای این که وقتی از این «ما» اراده شده است حکم پس باید آن را طوراً من اطوار الفعل ببینند. در لحاظ خودش باید آن را طوراً من اطوار الفعل ببینند و وقتی که از آن اراده... و چون اراده کرده غیر فعل را باید آن را طوراً من اطوار نبینند بلکه امرأً خارجاً من الطور و الاطوارو یک امر منهاض و جدایی که آن بر آن واقع شده ببینند. این دو لحاظ، دو لحاظ متهافته نسبت به یک چیز نمی‌شود. یک امر را اگر طور دیدی دیگه نمی‌شود آن را غیر طور ببینی. اگر غیر طور ببینی دیگه نمی‌شود طور ببینی. این اشکال در لحاظ این شخص هست. حالا آقای آقا ضیاء ممکن است بفرماید اگر از این جا بگذریم ممکن است آن حرف‌ها را هم بزنیم یعنی بگوییم استعمال لفظ در اکثر از معنا... ولی در رتبه قبل از این ما به بالاتر که نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن جا منشأ منع است.

سؤال: ...

جواب: به استعمال نرسیده.

مقدمات استعمال، مبادی استعمال چون اول باید تصور معنا را بکند بعد لفظ را در آن استعمال بکند. اصلاً این تهافت آن جا لازم می‌آید در ... اُعلی تا برسد به این. خب گاهی از سیر صعودی می‌آیند پایین این اشکال. این اشکال تا می‌رسیم به آن جا. ایشان رفته از آن بالا آمده می‌گویند همان اشکال بالایی را ما می‌گوییم.

پس بنابراین چون جمع بین متهافتین می‌شود و لحاطین متهافتین می‌شود این ممکن نیست.

سؤال: استاد بنابر آن مبنا که استعمال را به معنای فناء اللفظ فی المعنا نمی‌گویند. معنای لحاظ آلیت بودن این همان اشکال می‌شود دیگه.

جواب: چی؟

سؤال: بنابر معنایی که استعمال را لحاظ آلیت لفظ می‌گیرند این اشکال...

جواب: لحاظ آلیت یعنی چی؟

سؤال: یعنی همین، این لفظ را فناء در معنا نمی‌بینند.

جواب: چه کار می‌کنند؟

سؤال: لحاظ مستعمل ...

جواب: چه کار می‌کنند؟

سؤال: این لفظ را لحاظ ...

جواب: علامت قرار می‌دهند. آن اشکال ندارد فلذا کسانی که قائلند به این که استعمال لفظ در اکثر از معنا اشکال ندارد می‌گویند چون جعل علامت است. آدم می‌تواند یک چیز را علامت دو امر قرار بدهد این که اشکالی ندارد که.

سؤال: آقا ضیاء غیر از این چه حرفی دارند؟

جواب: بله حرف دیگری دارند ایشان می‌زنند. می‌فرماید شما یک دفعه باید «ما» را چه ببینید؟ آن را لحاظ کنید فانیاً در فعل. و طوراً من اطوار الفعل، و مفسراً للفعل ببینید. یک دفعه همین را در همان حال در همان لحظه ... چون دو لحظه که نیست. در همان لحظه، در همان وقت در حینی که آن جور دیدی و لحاظ کردی، در همان موقع آن را مستقل ببینی، طور نبینید، منهاض ببینید، جدا ببینی، واقع علیه الفعل ببینی. این دو لحاظ نسبت به یک امر نسبت به امور مختلف اشکال ندارد. خدای متعال ذهن را این جور خلق کرده که در آن واحد به جهات مختلف می‌تواند توجه داشته باشد. در آن واحد یک فعل به چند چیز می‌تواند نسبت داشته باشد. هم به فاعل نسبت دارد، هم به مفعول نسبت دارد. وقتی می‌گویی ضربت زیداً ضرباً شدیداً، آن جا همین فعل هم به ضرباً اسناد دارد به نحو مفعول مطلق، هم همان موقع به زیداً اسناد دارد به نحو مفعول بهی. هم همان موقع این فعل،

این مصدر به فاعل نسبت دارد، نسبت فاعلی. اشکال ندارد یک فعل به امور مختلف نسب مختلفه داشته باشد. از این جهت که اشکال نیست. اشکال این است که یک امر را... اگر امور مختلف باشد اشکال ندارد ولی یک امر نمی‌شود هم آن لحاظ بشود این جوری، هم لحاظ بشود همان موقع به لحاظی که تلافی با قبل دارد. این دو تا با هم سازگار نیست.

بنابراین این هم یک اشکال دیگری است که آقای آقا ضیاء قدس سره فرموده. پس این هم بیان سوم ثبوتی برای استحاله.

در این جا یک بیان چهارمی وجود دارد که از شیخنا الاستاد آقای حائری قدس سره هست. ایشان یک دقت خوبی این جا فرموده، فرموده همه این حرف‌ها که زده شده که «ما»ی موصول در دو تا معنا استعمال بشود، هیأت در دو تا معنا... حالا هیأت را چون آن موقع این تقریب حالا در کلام ایشان نیست، حالا ما اضافه می‌کنیم. این‌ها خلط شد. یک مغالطه‌ای پیش آمده. چون این «ما»ی موصوله اصلاً فعل که به آن تعلق نمی‌گیرد که. این طرف استثناء است، اخراج است. آن که فعل به آن تعلق می‌گیرد آن مستثنی منه محذوف است. آن هم که استعمال نشده. آن محذوف است، شما از کجا می‌گویید استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می‌آید. لایکلف الله نفساً الا ما آتاه، الا ما آتاه که این جا فعلی ما نداریم. این «الا» که حرف است، حرف اخراج است. این تعلق گرفته به این «ما» و آن را از ماسبق بیرون رانده. کارش فقط همین است. «ما» که متعلق فعل نشده که بخواهد مفعول مطلق بشود، یا مفعول به باشد. خب این الا از چی خارج می‌کند؟ لایکلف الله نفساً، از چی خارج دارد می‌کند؟ مستثنی منه آن چیه؟ از یک امر مقدری یعنی لایکلف الله نفساً بشیء، اگر آن را به نحو مفعول مع الواسطه بگیریم، یا شیئاً، اگر مفعول بلاواسطه بگیریم. پس آن شیء، آن هم که استعمال نشده، آن دارد تقدیر گرفته می‌شود. اشکال را باید ببریم آن جا. خب آن چون اصلاً استعمال توی کارش نیست و وجود هم ندارد تا بگوییم را در دو معنا باید استعمال بکنی یا بگویی نسبت باید دو تا بشود. این‌ها نیست. فقط این لازم می‌آید که بالاخره گوینده باید آن را در مقام گفتار لحاظ کند. پس کل الاشکال همین است که آقا ضیاء گفته و اصلاً اشکال دیگری این جا تصویر ندارد. پس این جوری تقریر می‌کنیم که در حقیقت یا توضیح بر کلام آقا ضیاء قرار بدهیم یا اگر خواستیم حالا با یک مسامحه‌ای می‌گوییم بیان آخری است که ایشان می‌فرماید لازم می‌آید نسبت به مستثنی منه المحذوف لولا دو لحاظ داشته باشد.

سؤال: این اشکال نسبت چطور پیش می‌آید؟

جواب: چون نسبتی وجود ندارد، طرف نسبتی وجود ندارد در کلام.

سؤال: مقدر است دیگه.

جواب: این‌ها حرف است، واقعیت ندارد که. یعنی مثل این که، و چیزی نیست که. پس چیزی نیست که استعمال شده باشد محالی بخواهد لازم بیاید. یعنی این را می‌فهمیم اما چیزی استعمال که نکرده. اگر کسی گفت ... نذر کرد که إني انذر أن لا انا انطلق و اتلفظ بشیء، حالا اگر این جا حرف بزند می‌گوییم حنث نذر کردی؟ نه، آن شیء در تقدیر است. شیء که دیگه گفته نشده که استعمال شده باشد. استعمال مال گفتن است، مال تلفظ است، باید بگویی. نگفتی که.

سؤال: استعمال نسبت که در خود...

جواب: نسبت ندارد.

سؤال: ... نسبت که اصلاً تام نمی‌شد نسبت خبریه اصلاً، اگر مفعول مطلق ... در تقدیر نگیریم ...

جواب: نسبت ملفوظی نیست، استعمال شده‌ای نیست، انسان می‌فهمد چنین نسبتی... پس اشکال فقط توی لحاظ مولی می‌رود، نه در استعمالش، استعمالی نکرده که بگویید اشکال در استعمال است.

سؤال: لفظ را بله ...

جواب: هیچی، پس بنابراین در این جا اشکالی نمی‌آید، اشکالی در اثر استعمال است وجود ندارد، چون سالبه به انتفاء موضوع است، استعمالی نیست.

سؤال: استعمال لفظ نیست، استعمال نسبت که هست.

جواب: استعمال نسبت هم نیست، چون نسبت به کجا وصل است، آن طرفش وقتی نیست... نسبت که نمی‌شود همین طور پا در هوا باشد که، اگر طرفش موجود نیست نسبتش هم موجود نیست.

سؤال: وجود نسبتی هم ندارد؟

جواب: وجود نسبی هم ندارد، فقط وجود تقدیری دارد، وجود تقدیری هم که موجود نیست، یعنی اگر این جا مفعولی ذکر می‌شد در عبارت چنین نسبتی محقق می‌گردید اما الان که ذکر نشده است، پس نیست.

سؤال: اگر طرف نسبت ذکر نشود استعمال ناقص می‌شود ...

جواب: نه، کلام را می‌فهمیم مرادش چیه.

سؤال: ... بزن را مفعولش را نمی‌گوییم این جا می‌گوییم نسبت ندارد؟

جواب: استعمال نشده، خیر، بله، می‌گوییم استعمال نشده، نمی‌ترسیم هم، چون چی را استعمال کردم من، لفظی را گفتیم و استعمال کردم؟ نکردم دیگه، توی ذهن من هست، شما ذهن من را می‌فهمید، من استعمال نکردم، آن که شما می‌فهمید در قضیه ملفوظه نیست، آن در قضیه معقوله است.

سؤال: یعنی نسبت ... معقوله است؟

جواب: بله آن نسبت توی قضیه معقوله است، توی قضیه ملفوظه استعمالی من نکردم.

سؤال: پس استعمال ناقص می‌شود.

جواب: باشد اشکالی ندارد اما این جا چون این استعمال شما، یعنی مفعول ذکر نشده، مفعولی ذکر نکردید در عبارت تان ولی من می‌فهمم مفعولی که در ذهن شما در قضیه

معقوله تان هست چیه.

سؤال: آن نسبت تام خبری که همه ... می‌گویند در این جا شکل گرفته...

جواب: چی؟

سؤال: آن نسبت تامی که تمام شده از جهت ادبی و همه ادیبون می‌گویند این نسبت تام است به لحاظ همان ... بشیء، تقدیر شیئاً. خب این ...

جواب: حرف‌های ادباء را با اصولی‌ها نباید معارضه بیندازید. آن جا جای تسامح و تساهل است در ادبیات. جای دقایق نیست آن جا. این جا جای دقایق است که حتی می‌گویند حرف‌های فلیسوف‌ها را هم باید داد دست اصولی‌ها. چون آن‌ها هم این قدر دقت نمی‌کنند که اصولی‌ها دقت می‌کنند. فلذا همیشه این استدلال‌ها مثل هم است. آن جور حلاجی کردن و چی کردن خیلی نادر در آن جا اتفاق می‌افتد. حرف این است که در آن جا که نمی‌شود نسبت تام است که شما می‌گویید. آن جا جمع بین دو چیز است. یعنی این کلام را که می‌شنویم از این کلام ذهن ما منتقل به قضیه معقوله می‌شود توی قضیه معقوله بله بی نسبت نمی‌شود. اما این آقا لفظی استعمال کرده، خب لفظ اگر استعمال کرده کو لفظش، کو آن هیأت. هیأت که بدون طرف تحقق پیدا نمی‌کند. نسبت بین دو امر است. این طرفش نیامده آن هیأت پا در هوا بدون آن طرف چه جور پیدا شده. پس الان این لایکلف الله نفساً الا وسعها. این لایکلف الله فاعلش ذکر شده که الله تبارک و تعالی است. این نسبت الان هست توی کلام، استعمال شده. نفساً هم استعمال شده نسبت به این مفعول هم دارد. اما نسبت به آن مفعول دیگر وجود ندارد که نسبت داشته باشد در لفظ. بگویید نسبت هست بدون این که طرفش باشد این که معقول نیست.

سؤال: هستش تقدیری.

جواب: هستش تقدیری یعنی چی؟

سؤال: یعنی همان به قول شما....

جواب: این هستش تقدیری را شما معنا کنید. هست تقدیری اصلاً معقول نیست. هست و تقدیری است یعنی نیست. نیست ولی می‌فهمیم که مراد است توی قضیه معقوله. نه این که هست، هست تقدیری که اصلاً معنا ندارد.

سؤال: استاد کفانا برای این که ما این نسبت را ایجاد بکنیم همان تقدیر را در ذهن کفایت کنیم که چون هست کفانا که این نسبت شکل بگیرد.

جواب: عجب. واقعاً تناقض می‌فرماید.

وصلی الله علی محمد وآل محمد.